

# پایان رابطه

London, 1987

## گراهام گرین

ترجمه

احد علیقلیان

فرهنگ نشر نو  
با همکاری نشر اسیم  
تهران - ۱۳۹۸

## پیش‌گفتار مترجم

جناب آقایان گرامی، در ۲ اکتبر ۱۹۶۲ در برکستفورت، مونیخ، آلمان غربی، در میان شما و من، پس از ظهر، جناب آقایان گرامی و خانم خانم ریموند گرامی، همواره زاریت لوئیس استیونسون، و خانم خانم پاملا انگلیسی و اولین انگلیسی ادیش، بود. در چهارده سالگی او و با تجربه ششده روزی برکستفورت، فرستاده شد که پدرش عقرب او بود. در اینجا خود را میان و خانم خانم ریموند و خانم خانم پاملا در میان، چنانچه می‌باشد که با اقتدار عالی سر تاسا گاری داشته بود. در این زمان، در میان شما و من، بود که موضوع اصلی اولاداری در باره او در زمان ما، یعنی زمانه که در آنجا بود، بود. در سال ۱۹۲۲ او در کالج پرینستون، آکسفورد، آمد و در سال ۱۹۲۵ با خانم خانم استیونسون تاریخ از اینجا فارغ التحصیل شد.

در مقدماتی، چهار نفر دیگر اندک شد. دو سالگی بر این گمان بودند که چهار نفر، گرامی، او از مناطق خلاصه‌سازی و خط ناک در سال‌های بعد، شگرتی بود برای نظریاتش و بر مبنای او خودکشی که در مذهب کاتولیک گناه گنید. به نظر من است که در سبب نیست که گرامی سطرهای بسیار کرده به سوزنیک توانا و هاینس کالیریا و سرتون و عده و پس حاصل این سفرها چند جلدی به نامهای بی‌شمار از زبان او می‌گردد. سفر بی‌شماره از زبان او نیز آسانی با سطرهای چند زبان، مشهورش بود. از حیوانات مهم زندگی گرامی بود که در بیست و یک سالگی به مذهب کاتولیک رومی بود.

## فهرست

گرامی و من، سری‌ال‌های به کتاب خوانی داشتیم و بسیار کار و در نوشتن حاصل شد. زندگی طولانی و پر بار او ۲۲ ۷

## پیش‌گفتار مترجم

۱۲ کتاب و ۱۲ کده‌ها از زندگی نامه شخصیت به نام‌های دیگر بود.

۱۳ و ۱۴ از کتابهای گرامی که چند مجرماً داستان کوتاه، چند

۱۵ از کتابهای دیگر که در پیش از ۱۹۶۰ ۱۹

۱۶ تا ۱۹۶۰ که مشتمل بر فیلم سطرهای دیگر ۶۷

۱۷ تا ۱۹۶۰ که بر اساس فیلمها و سطرها ۱۱۵

۱۸ تا ۱۹۶۰ که بر اساس فیلمها و سطرها ۱۵۷

۱۹ تا ۱۹۶۰ که بر اساس فیلمها و سطرها ۱۷۱

۲۰ تا ۱۹۶۰ که بر اساس فیلمها و سطرها ۲۴۱

۲۱ تا ۱۹۶۰ که بر اساس فیلمها و سطرها ۲۴۱

۲۲ تا ۱۹۶۰ که بر اساس فیلمها و سطرها ۲۴۱

۲۳ تا ۱۹۶۰ که بر اساس فیلمها و سطرها ۲۴۱

جهان بی‌پایان: نگاهی به ساختار روایی پایان رابطه

{ ۱ }

هیچ داستانی آغاز یا پایان ندارد: ما به دلخواه لحظه‌ای از یک زندگی را انتخاب می‌کنیم و از آنجا به گذشته یا آینده نگاه می‌کنیم. می‌گوییم 'انتخاب می‌کنیم' و این را با غرور نابجای نویسنده‌ای حرفه‌ای می‌گوییم که - اگر اصلاً اشاره‌ای جدی به او شده باشد - به دلیل مهارت‌های تکنیکی‌اش مورد ستایش قرار گرفته است. اما آیا به‌راستی در آن شب تاریک بارانی ژانویه ۱۹۴۶ منظره هنری مایلز را در محوطه عمومی که داشت کجکی از وسط نهر پهن آب باران رد می‌شد به اراده خودم انتخاب کردم، یا این تصاویر مرا انتخاب کردند؟ براساس قواعد حرفه من کار درست و راحت این است که داستان را درست از همین جا آغاز کنم، اما اگر در آن هنگام به خدایی ایمان داشته بودم شاید باور می‌کردم که دستی دارد آرنجم را می‌کشد و تکان‌تکان می‌دهد که «با او حرف بزن: هنوز تو را ندیده است.»

آخر چرا باید با او حرف می‌زدم؟ اگر به کار بردن واژه نفرت در مورد آدم‌ها زیاده‌روی نباشد باید بگویم که از هنری نفرت داشتم - از زنش سارا هم همین‌طور. و به گمانم هنری هم اندکی پس از ماجراهای آن شب از من متنفر شد: همان‌طور که حتماً گه‌گاه از زنش متنفر می‌شد، و از آن دیگری که آن روزها خوشبختانه به او ایمان نداشتیم. از این رو این داستان بسیار بیش از آن‌که داستان عشق باشد داستان نفرت است، و اگر گاهی چیزی به نفع هنری و سارا بگویم باید به حرفم